أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى اهل بيته الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 وَ إِذَا شْتَغَلَ الْعَبْدُ بِما امَرَهُ اللَه تَعالی و نَهاه لا یتَفَرَّقُ مِنْهُما الَی الْمِراءِ وَ الْمُباهاتِ مَعَ النّاس وقتی كه عبد به آنچه كه خدای متعال او را امر كرده اشتغال پیدا كند و یا آنچه كه‌

 مورد نهی اوست ترك كند لا یتَفَرّقُ مِنهُما الَی الْمِراءِ وَالْمُباهاتِ مَعَ النّاس دیگر مجال پیدا نمی‌كند، دیگر آن حال و هوا را ندارد؛ معنی لا یتَفَرّقُ یعنی دیگر اصلًا برایش مجالی نمی‌ماند، حال و هوایی نمی‌ماند، فكری نمی‌ماند كه بخواهد با كارهای خودش به مردم فخر بفروشد و مباهات كند، من این هستم ما این‌چنین نماز می‌خوانیم، ما این‌چنین انفاق می‌كنیم، ما این‌چنین با خدای خود رابطه داریم، ما این‌چنین در میان مردم حركت می‌كنیم، ما این‌چنین به فقراء رسیدگی می‌كنیم، ما این‌طورهستیم لا یتَفَرَّقُ یعنی اصلًا برایش حال و هوایی نمی‌ماند، فكری نمی‌ماند، مجالی نمی‌ماند.

 در مجلس گذشته و جلسه قبل خدمت دوستان عرض شد كه مباهات و فخرفروشی به دو صورت ممكن است از انسان سر بزند.

 صورت اول: حالتی است كه بین انسان با افراد دیگر اتفاق می‌افتد و بیشتر از این قبیل است كه انسان در ارتباط با افراد می‌خواهد دیگران را متوجه اعمال خودش بكند و نقاط مثبت را به رخ دیگران بكشد و نقاط منفی را از دیگران پنهان كند. این یك روش متداولی است كه عموم افراد و طبقات به این مسئله مبتلا هستند و راجع به این قضیه قبلًا صحبت شد.

 بعضی‌ها در مقام مبارزه با این مسئله راه اشتباهی را می‌پیمایند و برای دور كردن این جهت از خود حتی ممكن است به راه غیر مشروع متوسل بشوند، گروهها و بعضی از فرق صوفیه هستند كه اینها من باب مثال نماز مغرب و عشاء نماز جهریه را آهسته می‌خوانند می‌گویند ریا می‌شود و یا اینكه فرض كنید حج را انجام نمی‌دهند می‌گویند انسان در میان مردم معروف می‌شود، انسان را می‌شناسند، مخصوصاً كه سابق افراد برای رفتن به حج و یا عتبات با مشكلات طاقت‌فرسایی روبرو بودند گاهی از اوقات می‌شد كه یك سفر حج شش ماه به طول می‌انجامید و از مهالكی عبور می‌كردند این‌طور نبود كه بعد از دوساعت انسان در آنجا حضور پیدا كند، گاهی از اوقات اینها سه ماه در راه بودند با چه خطراتی مواجه بودند واقعاً هم حج آن موقع حج بود، یك حساب دیگری داشت. در سر این گردنه‌ها چه افرادی را غارت می‌كردند، در همین سفر به خراسان و زیارت امام رضا علیه‌السّلام یكی از نقاط بسیار پرخطر همین فیروزكوه بود كه اشرار در اینجا مجتمع می‌شدند و افراد را غارت می‌كردند، مردان را سر می‌بریدند و زنها را می‌بردند. یعنی زیارت امام رضا آن موقع این‌طور بود، حالا بعد یك ساعت آدم بلند می‌شود به آنجا می‌رسد خلاصه به این كیفیت بود.

 لذا افرادی كه در آن زمان به حج مشرف می‌شدند در میان‌

 محله و منطقه خودشان معروف بودند حاجی فلان، حاجی فلان از آن موقع این مسئله رسم شد، بعضی‌ها به این‌خاطر حج انجام نمی‌دادند چون معروف می‌شدند و این مسئله باطل است. شارع مقدس انسان را برای ادای این تكلیف موظف كرده است و او می‌توانست بگوید كه: اگر در جایی می‌بینی ریا است نماز جهریه خود را به آهستگی بخوان و نگفته است وقتی كه نگفته، این حكم می‌شود حكم من‌درآری؛ و حكم من‌درآری هم نتیجه‌اش مشخص است آن عمل را به خود انسان بر می‌گردانند و می‌گویند این را برای خودت انجام دادی نه برای ما و عملی كه برای خودت است مبارك خودت باشد.

 انسان باید نماز را بخواند چه ریا می‌شود چه نشود؛ بعضی از افراد هستند وقتی كه می‌خواهند نماز را در جلوی جمع بخوانند خیلی رعایت آداب می‌كنند و عین را از حلق ادا می‌كنند بلكه از زیر حلق! غینش از كجا در بیاید و صادش از كجا در بیاد و مخصوصاً كه اگر تصاویر آنها هم كه برداشته بشود چنان خضوع و خشوعی پیدا می‌كنند كه سلمان فارسی به گردشان نمی‌رسد! اما همین كه می‌خواهد نماز را در منزل بخواند دیگر باید ملائكه با وسایل بسیار سریع بتوانند این اعمال و رفتار را ثبت كنند؛ چون وقت ثبت اعمال و الفاظ برای ملائكه هم نمی‌ماند، یك عده این‌طورند.

 یك عده به عكس در این طرف قضیه هستند، اینها وقتی كه در جلوی جمع نماز می‌خوانند نماز خود را تند می‌خوانند كه یك وقتی ریا نشود، سریع می‌خوانند و وقتی به خلوت می‌روند نماز خود را با طمأنینه و به آهستگی می‌خوانند و با حضور قلب بیشتری می‌خوانند؛ هركدام این دو طریق غلط است. در مكتب توحید یك نماز بیشتر نداریم؛ نماز در جلوی جمع با نماز خلوت نداریم همان‌طور در جلوی جمع می‌خوانند همان‌طور در خلوت می‌خوانند و همان‌طور كه در خلوت می‌خوانند در جلوی جمع می‌خوانند چرا؟ چون در مكتب توحید شخص در هنگام نماز به او توجه دارد نه به افرادی كه پشت سرش هستند و یا افرادی كه دارند به او نظاره می‌كنند و او در مكان جلوت و در مكان خلوت یكی است و یك حقیقت واحد بیشتر نیست چه در جمع باشد خداست‌ هُوَ الَّذِي فِي السَّماءِ إِلهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلهٌ‌ الزخرف، ٨٤ در همه جا آن خدا خدای واحد است، در میان این جمع خداست در خلوت و تنهایی انسان هم خداست، بنابراین انسان از ترس اینكه او را مدح كنند و او را نیكو بشمارند بین این دو خدا فرق بیاندازد، بین خدا تقسیم كند؛ خدای درجمع و خدای در باطن، این كفر است و شرك، این ثنویت است، قائل به شرك در دو مبداء و دو اله و دو معبود شدن است.

 خدای متعال می‌گوید: نماز را آن‌طوری كه من گفتم بجا بیاور همین، مردم می‌خواهند تحسینت بكنند می‌خواهند نكنند.

 اصلًا من دلم می‌خواهد مردم تحسینت كنند چه می‌گویی؟! دلم می‌خواهد مردم به تو تبریك بگویند، دلم می‌خواهد مردم تو را تحمیدت كنند، تو با من طرفی یا با مردم طرف هستی؟! و این را هم بدان به قول ما در بین‌الهلالین به قول شما در پرانتز این كسی كه یك روز حمدت می‌كند یك روز هم می‌آید تنقیحت می‌كند، این مسئله را از نظر دور نداشته باش.

 پس‌ هُوَ الَّذِي فِي السَّماءِ إِلهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلهٌ‌ هم در آسمان او خداست و هم در زمین خداست، هم در خلوت خداست و هم در جلوت خداست. هر مكتبی كه اعمال و كردار خود را بر اساس دوری از تحسین مردم قرار داده است باطل است. و هر مكتبی كه دستورات و مبانی خود را بر اساس دوری‌گزیدن از ریا و جلوه‌نمایی در قبال مردم بنا نهاده است در این مكتب اشكال است. در مكتب توحید انسان باید از ریا پرهیز كند این به‌جای خود محفوظ، این یك اصل است؛ عملی را كه انسان انجام می‌دهد نباید این عمل ریایی باشد، باید فقط قصد قربت در او لحاظ شده باشد و باید درون خود را نسبت به این عمل خالص كند، این یك مطلبی است در این بحثی نیست. در آیه شریفه می‌فرماید: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذى‌ البقرة، ٢٦٤ صدقات و كارهای خیر خود را با منّت از بین نبرید و به واسطه اذیتِ بعد از بین نبرید، وقتی كه برای فردی كار خیر انجام می‌دهید هِی به رخ او نكشانید و جوری عمل نكنید كه دائماً او را شرمنده كردارخود قرار بدهید، كارتان را انجام بدهید و سرتان را بیندازید پایین و بروید، دیگر معطل نشوید، دیگر نیایید خودتان را به او نشان بدهید، دیگر نیایید با عبارات و كنایات و اشارات و لطائف و ظرائف آن مسئله را هی در او تجدید كنید باید كار را انجام داد و رفت و معطل نشد.

 الآن یك قضیه‌ای به یادم آمد كه مرحوم آقا در احوالات مرحوم شیخ محمد بهاری می‌فرمودند كه ایشان در این‌گونه امور خیلی رندانه و ظریف عمل می‌كرد و بسیار مرد شوخ بود. می‌دانید ایشان الآن در كجا دفن هست؟ ایشان در كناره همدان از همین قصبات كنار همدان در بهار، قبر ایشان در آنجاست و محل مراجعه است. مرحوم آقا در كتاب روح مجرد از ایشان به جلالت قدر یاد كرده است و محل رجوع افراد است و هر سفری كه مرحوم آقا به همدان برای دیدن و زیارت دوستان و رفقای خودشان رفته بودند به زیارت ایشان در بهار می‌رفتند. من یادم است یك مرتبه كه در خدمت ایشان برای زیارت ایشان رفته بودیم، در آن موقع یك سر پناهی بالای قبر درست كرده بودند و افرادی كه می‌نشستند در واقع در زیر سایه قرار می‌گرفتند. در همان وقت در آن طرف‌تر برای قبر یكی از آقایان و علمای دیگر هم یك مكان و اطاقی درست كرده بودند و آن هم یك شمایل خاص به خودش و یك خصوصیتی داشت. یادم است ایشان این مطلب را فرمودند كه در اینجا نباید به غیر از مرحوم بهاری برای كسی دیگر طاق زد و اطاق‌

 ساخت. باید در این قبرستان مرحوم بهاری شاخص باشد و افراد باید به ایشان توجه داشته باشند حالا آن‌كس عالم است به جای خود برای خودش است از این علما صد هزار تا هست، حالا این كه الان در اینجا باید مورد توجه مردم قرار بگیرد عنوان علم ایشان كه نبوده از این علما كه زیاد هستند چه چیزی بوده؟ آن جنبه عرفان و توحید ایشان بوده كه قلوب را به سمت خود جذب می‌كند و این باید نمود داشته باشد تا افراد متوجه بشوند و به اینجا بیایند.

 ایشان بسیار شوخ بود و در شوخی و در مزاح در نجف زبانزد بود و می‌گفتند هیچ كس از عهده شوخی با ایشان برنمی‌آید در همان زمانی كه در نجف بودند مسائلی نقل می‌كنند و می‌گویند هر وقت در مجلسی مرحوم آخوند ملا حسینقلی كه استاد ایشان بود می‌آمد حالا به جهتی از جهات گرفته بود تا ایشان می‌نشست شروع می‌كرد خلاصه به پنج دقیقه حال و هوای مجلس را به‌طوركلی عوض می‌كرد و به یك كیفیت دیگر درمی‌آورد، حالا بالاخره مسائلی هم دارد كه ان‌شاءاللَه اگر رفقا خواستند خصوصی خدمتشان عرض می‌كنم. اینجا یك قدری ملاحظه بد نیست خیلی ایشان شوخ بود.

 مرحوم آقا می‌فرمودند در وقتی كه ایشان در آن مدرسه ظاهراً مدرسه هندی بودند در آنجا حجره داشت و از شاگردان مبرز مرحوم آخوند ملا حسینقلی بود همان كسی بود كه مرحوم آخوند گفته بود: راه پنجاه ساله ما را این شیخ محمد به پنج سال آمد خیلی عجیب بود و بسیار نفس او نفس قابلی بود و در حركت و سیر و سرعت و عبور از حجاب‌ها خیلی آمادگی داشت و یك عبقریه‌ای از خود می‌نمود یك خصوصیت غیر عادی از خود می‌نمود. علی‌كل‌حال ایشان در آن مدرسه كه بوده یك روز یكی از طلبه های مجرّد مدرسه مریض می‌شود و به بیماری حصبه مبتلا می‌شود و بسیار مرض سختی بود، كسی را نداشته و كسی به او توجه نمی‌كرده و همین‌طور تنها افتاده بوده و دیگر در حال تلف و هلاكت بود. آن زمان هم ادویه و اینها كه مثل الان نبود وضعیت خیلی تفاوت داشت. مرحوم شیخ محمد می‌آید در حجره این طلبه و تمام اثاث و زندگی‌اش را می‌آورد، حجره‌اش حجره دیگر بود در اینجا می‌آورد و مشغول پذیرایی از این می‌شود. می‌رود دارو و دوا می‌خرد چون نسبت به طب قدیم هم ایشان اطلاع داشت و از خواص ادویه و اعشاب و گیاهان اطلاع داشت، می‌رود می‌گیرد می‌آورد همان‌طور تا مدت‌های مدید تا حدود دو، سه هفته طول می‌كشد كه این دوره نقاهت و مرض را این شخص طی می‌كند و بهبود پیدا می‌كند و خیلی شرمنده ایشان بوده، دیگر هر وقت به ایشان نگاه می‌كرده سرش را پایین می‌انداخته و تمام زندگی‌اش را ایشان آورده بوده در آن حجره و به ایشان‌

 می‌پرداخته تا اینكه این دیگر خوب شده و سر پا شده.

 یك هفته ای كه از این گذشته بود دیگر خوب این سر نشاط آمد و حالش خوب شده بود گفت: حالا وقتش است ایشان صبح می‌آید و به عنوانی كه به ایشان سر می‌زند با خودش كتاب مثنوی را هم می‌آورد، مثنوی آن موقع به خصوص اصلًا حكایتی داشت گرفتن كتاب مثنوی در دست، كافی بود یك نفر را ببینند در نجف همین قدر كه كتاب مثنوی در دستش گرفته دیگر تمام بود، پرونده‌اش بسته می‌شد، اصلًا به‌طوركلی از هستی ساقط می‌شد، بله داستانی بود حالا ان‌شاء اللَه اگر خداوند توفیق بدهد ما راجع به این مسائل در آینده هم صحبتهایی خواهیم داشت و حالا چه برسد به اینكه كسی بخواهد مثنوی بخواند. مثنوی را در آن موقع با انبر می‌گرفتند چیزهایی بود كه ذغال و آتش و اینها را جابجا می‌كردند این را با انبر می‌گرفتند می‌گذاشتند یك جایی كه دستشان یك وقت نخورد به این كه دیگر برای ابد دیگر قابل استفاده نیست و نجس می‌شود یك نجاست ذاتی پیدا می‌كند كه با یك خمره آب هم این شسته نمی‌شود حالا این چه نجاستی است خدا می‌داند! علی‌كل‌حال پناه می‌بریم بر خدا از جهل و نادانی و حماقت و خریت یعنی شخص باید به كجا برسد كه كتاب به این ارزشمندی را كه این كتاب واقعاً جزء یكی از چند كتب معدود معارف شیعه است و باید این‌گونه نسبت به این قضیه برخورد شود.

 مرحوم شیخ محمد حال خوبی داشت سر صبح بود و كیفور و اذكارش را هم گفته بود و خب لابد بین الطلوعین و حال و هوای نجف و كنار امیرالمؤمنین و فصل بهار هم بود و دیگر نشاطش مضاعف، آمد شروع كرد باز كرد:

 بشنو از نی چون حكایت می‌كند همان اولش وقتی شروع كرد بخواندن، صدایش هم صدای خیلی قشنگ بود صدای قشنگ و بلند.

بشنو از نی چون حكایت می‌كند \*\*\* وزجدایی‌ها شكایت می‌كند

از نیستان تا مرا ببریده اند \*\*\* وز نفیرم مرد و زن نالیده اند

 یك جلد كتاب اگر شرح این دو خط بنویسی كم است. شروع كرد به خواندن طلبه‌ها دیدند ا چه عجب؟ صدای عجیبی دارد می‌آید بشنو از نی چون كدام آدم خلاصه بخت برگشته‌ای از دنیا و دین برگشته دارد این را می‌خواند؟ آمد از حجره اش بیرون آن آمد توی بالكن، آقا این صدا از كجا می‌آید برویم خفه كنیم، اعدام كنیم، بزنیم، بكوبیم، داغون كنیم، آمدند دیدند بَه! از حجره همین مریض مفلوك می‌آید. همین كه آمدند طلبه‌ها پایین و بیایند سراغش ببینند چه خبر است تا در حجره را باز كردند، ایشان كتاب مثنوی را برداشت گذاشت جلوی این طلبه همین‌طور هم خودش نشست. گفت: بله آقا چه كار می‌كنی؟! خجالت نمی‌كشی؟ داری مثنوی می‌خوانی؟! خودش هم شروع كرد با بقیه، تازه جانت به‌

 درآید، تازه خوب شدی، حیف عزرائیل كه نیامد سراغت جانت را بگیرد، این تشكر از این سلامتت است؟ حالا مثنوی توی نجف داری می‌خوانی؟ الهی توی مرضت رفته بودی، این همه برایت زحمت كشیدم مرا بگو كه سه هفته آمدم دنبال تو، این هم بدبخت همین‌طور هاج و واج ماند، این چه حكایتی است؟ این هم رو كرد به آنها گفت: حالا شما بروید من این را درستش می‌كنم، من ترتیبش را می‌دهم، شما بروید من می‌دانم با این چه كار بكنم، این جواب محبت‌های مرا این‌جوری دارد می‌دهد باشد خدمتش می‌رسیم خلاصه رد كردند گفت: خداحافظ شما آمد بیرون. دیگر هر وقت این طلبه چشمش به ایشان می‌افتاد آن حالت خجالت و شرمندگی‌اش از بین رفته بود، این خواسته بود آن حال را از بین ببرد كه نیست این سه هفته مداوا و مدارا و اینها او را در یك شرمندگی .... اینها خیلی كارهای رندانه است ولی همه كس هم نمی‌توانند انجام بدهند، یعنی فهم می‌خواهد درایت می‌خواهد، چه مقدار باشد در كجا باشد در هر شخصی چه جور باشد این كار هر كسی نیست.

 ولی علی‌كل‌حال یك همچنین مسئله‌ای هم هست و این به واسطه محبتی كه نسبت به او اعمال داشته بود مسئله كم نبود سه هفته در آنجا آمده و تمام زندگی‌اش را برای معالجه این شخص گذاشته، و این همیشه در نفس خودش، خب مرحوم شیخ محمد فرد معروفی بود مجتهد بود آن موقع در نجف و بین افراد و علماء فرد معروفی بود حالا این همین‌طور می‌آید به این نگاه می‌كند هی سرش را می‌اندازد پایین و خجالت می‌كشد این می‌خواست او را همیشه حُر نگه دارد، نفس او را درگیر ارتباط با خودش نكند، ببینید این اولیاء چه هستند! یعنی برای اینكه آن نفس را درست بر آنچه كه ما عمل می‌كنیم و می‌خواهیم همیشه افراد را در ارتباط با خود دچار شرم نگه داریم؛ اگر كار خوب انجام می‌دهیم می‌خواهیم هر وقت نگاه می‌كنیم یاد این مسائل بیافتد، اگر زحمتی برایش می‌كشیم می‌خواهیم همیشه این زحمت در حافظه و ذاكره او بماند، اگر قدمی برای او برمی‌داریم می‌خواهیم این مطلب همیشه برای او در تجدید نظر باشد این راه دقیقاً بر خلاف توحید است.

 در مسیر توحید اول بهاء به نفس طرف می‌دهند، لحاظ شخصیت طرف می‌شود او الان باید در چه موقعیتی قرار بگیرد كه بهترین موقعیت برای او باشد. حالت آزادی نفس او با خدای خودش همیشه محفوظ باشد، ارتباط او با خدا درگیر ارتباط او با این نباشد. همان طور به او بنگرد كه به سمت سایر افراد نگاه می‌كند، التفات كردید! این مسیر، مسیر توحید است؛ مسیر اولیاء و بزرگان مسیری است كه افراد را آزاد می‌كنند نه بنده خود، نفس افراد را به آزادی و فضای مطلق می‌برند نه اسیر خود. این حرف‌ها را من می‌زنم جای دیگر

 بروید از این حرف‌ها خبری نیست، اگراینجا بیایید مطالبی می‌بینید جای دیگر بروید مسائل دیگر می‌شنوید، آنچه را كه مطرح می‌شود روی آن زحمت‌های زیادی كشیده شده است. اینها در مكتب توحید راه ندارد همه اینها شِباكی است و طناب‌هایی است كه نفس برای منافع خودش و برای تثبیت شخصیت خودش از این شِباك و از این حبال و از این ریسمان‌ها استفاده می‌كند.

 در مكتب توحید آنچه كه هست به او نسبت داده می‌شود من چیزی نمی‌گویم من چیزی ندارم واقعا می‌گوید. یك‌روز خدمتتون عرض كردم این حرفها را ممكن است ما بزنیم اما اگر یك نفر بیاید به ما بگوید بله درست است این مطالبتان شما چیزی ندارید، می‌خواهیم صد تكه‌اش بكنیم چه می‌گویید همه این حرفها مال من است! من رفتم كتاب را خواندم و زحمت كشیدم و پیش بزرگان بودم و حرف‌های بزرگان را شنیدم و دارم حالا برای شما می‌گویم من چیزی ندارم؟ بیخود كردی این حرف است داری می‌زنی؟ اگر راست می‌گویی برو جای دیگر بشنو، می‌خواهیم آنها را صد تكه بكنیم. اما در مكتب توحید حرف به گوینده نسبت داده نمی‌شود از رسول خدا گرفته تا امیرالمؤمنین و ائمه معصومین تا اولیاء خدا در مرتبه توحید نه پایین‌تر پایین‌ترش حالا بحث هست كه ان‌شاءاللَه اگر وقت پیدا كنیم عرض می‌كنیم از رسول خدا تا اولیاء همه یك مطلب را می‌گویند همه مطالب را به آن طرف نسبت می‌دهند و واقعاً هم می‌گویند نكته اینجاست.

 انسان این مطلب را در ارتباط با آنها لمس می‌كند می‌یابد، می‌فهمد كه كلك نمی‌زنند. می‌فهمد كه این مطلب فقط ظاهر نیست این از باطن آنها برمی‌خیزد و چون حقیقت توحید را در كلام اینها به این نحو مشاهده می‌كند جذب توحید می‌شود. می‌ببیند اینجا خبری نیست، این برای خودش چیزی نگذاشته، حسابی برای خودش باز نكرده، هرچه هست دارد به آن طرف نسبت می‌دهد. پس بنابراین من و این در این نقطه یكسان هستیم، دیگر ما حسابی نداریم، اینكه دارد می‌گوید هر چه هست اوست، ما هم كه با او طرف هستیم؛ همه اشكالات در این پیدا می‌شود كه من بگویم بیایید به سمت من، مطالب را بیایید از من بشنوید مسائل عرفانی و توحیدی را بیایید من برای شما بگویم. منتهی این منیت در جهات و ابعاد مختلفی می‌تواند ظهور پیدا كند: یكی از آن در مسائل دنیا، همین مسائل عالم طبع و عالم ماده است، مسائل ریاسات است مسائل حكومتی است، مسائل سیاسی است بعد می‌آید وارد مسائل فقهی می‌شود، مسائل ولایی می‌شود و همین‌طور می‌آید بالا كم‌كم می‌آید داخل مسائل عرفانی هم می‌شود، همه‌اش یكی است، منشاء و منبع یكی است آن منبع در غیر از مسائل دینی به ظهوراتِ مختلفی جلوه می‌كند، همان منبع در مسائل دینی به ظهورات مختلف جلوه می‌كند؛ آن شخصی كه كتاب احكام می‌نویسد

 و به همه جا ارسال می‌كند معنایش این است كه بیایید این را عمل كنید، هیچ‌وقت دیدید بگوید كه از این كتاب احكام من را كنار بگذارید كتاب دیگری را بردارید، اگر كسی شنیده بگوید، هیچ‌وقت شده انسان در مسائل به غیر از خود ارجاع بدهد؟! در مطالب به غیر از خود ارجاع بدهد، فرد را به جای دیگر بفرستد؟

 در مسائل عرفانی هم همین قضیه می‌آید جلوه می‌كند اگر راهی را می‌خواهید، به سمت ما بیایید در جای دیگر خبری نیست، اگر مطلبی را می‌خواهید در اینجا بشنوید در جای دیگر چیزی نیست، اگر مسلك و مكتب بزرگان را می‌جویید باید در موقعیتِ ما تسلیم بشوید، جای دیگر بخواهید بروید خبری نیست و بر این اساس بِنا می‌چینند و دیگران را طرد می‌كند و فقط خود را نیكو می‌پندارد و خود را در نور و روشنایی احساس می‌كند و دیگران را كه مخالف با مكتب و مرام او هستند در ظلمت و تاریكی و جهنم می‌بیند. این چیست؟ همان مسئله آمده و به این شكل در قالب عرفانی خودش را بروز می‌كند منشاء یكی است هیچ تفاوتی نمی‌كند. تمام اینها التذاذات نفس است كه نفس در ابعاد مختلف از این التذاذات بهره‌مند می‌شود و این را هم بدانید رفقا كه التذاذات نفس در مراتب بالا به حدّی است كه حاضر است خود را به هر كیفیتی قرار بدهد و هر صدمه‌ای را بر خود بخرد تا به آن التذاذ دسترسی پیدا كند: بگویند این فرد شاخص است بگویند این فرد الآن محور است، بگویند این فرد الآن علمدار و پرچمدار این مكتب است غیر از این كسی نیست، حاضر است سختی بكشد، گرسنگی بكشد، تنگی بكشد، ضیق بكشد همه جور و به هر كیفیت، آخرش را نگاه می‌كنی التذاذ است.

 یك وقتی من با یك نفر صحبت می‌كردم آن شخص می‌گفت: باید این كار انجام بشود من می‌گفتم: به چه دلیل باید این كار انجام بشود؟ ما بالاخره دلیل می‌خواهیم همین‌طور كه نمی‌شود. می‌گفت: كه نه فرض بكنید كه اگر من در مصدرِ این كار باشم مثلا كار به این نحو انجام خواهد شد. گفتم: كاری ندارد دو ماه تجربه می‌كنیم، اگر دیدید كاری كه الآن باید فلان شخص انجام بدهد با كاری كه شما انجام می‌دهید یكسان است یا بهتر است فبهاالمراد مطلب حاصل شده، اگر نه دیدیم نه كار شما بهتر است و مشكلاتی پیدا می‌شود بعد از دو ماه تغییر پیدا می‌كند و این خودش قضیه را نشان می‌دهد دیگر نیازی نیست. به اینجا كه رسیدیم آن شخص گفت: من اصلًا نمی‌خواهم كسی این كار را انجام بدهد خب این دیگر مطلبی است كه ما در این حیطه نمی‌توانیم صحبت كنیم. ما رسیدیم به اینجا كه این مطلب را تجربه كنیم دلیلی بر این مطلب اقامه نمی‌شود ما این مسئله را تجربه كنیم وقتی تجربه به بن‌بست رسید.

 دیگر ما در اینجا مطلبی نداریم. لذا انسان باید خیلی مواظب خودش باشد و اعمال و رفتار خود را بی‌طرفانه در محك آزمایش و بوته امتحان و اختبار قرار بدهد تا بتواند از این موقعیت و از این خصوصیتی كه پیش آمده است پیروز بیرون بیاید این یك مطلبی است كه مربوط به مباهات و افتخار به سایر افراد. البته مطلب در این زمینه خیلی زیاد است و حكایات خیلی بسیار است منتهی ما برای اینكه مطلب را جمع كنیم به همین مقدار بسنده می‌كنیم و رفقا و دوستان هم خود اهل اطلاع هستند و می‌توانند این قضیه را پی‌گیری كنند.

 مطلب دوم كه بسیار مسئله حساسی است و حقیقت مكتب توحید در این مطلب دوم نمود پیدا می‌كند و لغزش‌ها و خطرات و توقف‌ها و بازماندن از حركت در این مسئله دوم ظهور پیدا می‌كند مسئله مباهات با نفس است، انسان در درون خود به اعمال خود غَرّه بشود و گول بخورد و خود را در یك وضعیت نفسانی گرفتار كند این مسئله مسئله‌ای است كه مسئله بسیار مهمی است.

 در مكاتب و در سایر از طرق و راه‌های رسیدن به معنویات، مقصود از معنویات هر چیزی است كه ماوراء ماده باشد، به‌طور مطلق اطلاع بر ضمائر این را جزء معنویات به حساب می‌آوریم البته فعلًا آنچه كه فعلًا در دنیا به نام معنویات معروف است و به نام رسیدن به معنویات، الآن در دنیا بین معنویات و بین دین فرق گذاشتند؛ دین را به واسطه خرافاتی كه مخصوصاً در ادیان یهود و مسیحیت و سایر ادیان وجود دارد و بالأخره دین اسلام با آنچه را كه در مذهب عامه و اهل سنت وجود دارد و متأسفانه به واسطه مسائلی كه در مكتب شیعه و نارسایی‌هایی كه از این نمودها در دنیا ظاهر شده است، به‌طوركلی به یك دید تمام ادیان را به كناری می‌گذارند و همه را نارسا برای رسیدن به آن معنویات می‌دانند اما در خود معنویات نه، یعنی درست همان چیزی كه ظهور حضرت بقیةاللَه ارواحنافداه در بوجود آوردن حركت نفوس به سمت خود به او نیاز دارد الان در دنیا دارد ظهور پیدا می‌كند، حركت به سوی معنویات بدون توجه به راه، راه را كنار گذاشتند در جنبه فیزیكی این دنیا به آخر رسیده‌اند و از آنجایی كه وجودِ خود و حقیقت متافیزیك خود را بالاتر و عالی‌تر از جنبه مادی می‌پندارند برای رسیدن به آن حقیقت متافیزیك به دنبال راه و فرمول و دستورات عملی می‌گردند و این مسئله در دنیا به‌طور وسیعی دارد گسترش پیدا می‌كند و بشارت تحقق حوادثی را در آینده نزدیك می‌دهد.

 این قضیه به شكل وسیع خودش، این حقیقت كه از آنها تعبیر به (استوشوالی) می‌كنند این حقیقت معنوی الآن در تمام افراد می‌خواهد خودش را نشان بدهد، در قالبهای مختلفی‌

 می‌خواهد بروز دهد و هر كسی به دنبال گمشده‌ای می‌گردد هرچه كه غیر ماده باشد، اطلاع بر نفوس از این زمره است، تصرف در اشیاء از این قسم است، اعمال اراده و بروز خلق نسبت به بعضی از مسائل در این زمینه قرار گرفته است، اطلاع بر گذشته از این باب است، اطلاع بر آینده از این باب است و همه افراد اكثر افراد آن بُعد معنوی خود را در روح و در نفس را به واسطه رسیدن به این مشكلات و مجهولات الآن دارند پُر می‌كنند. مهم این است كه با زبان گویا خود را از گرفتاری با ماده می‌خواهند خلاص كنند از درگیری با ماده و مادیات می‌خواهند خودشان را بیرون بیاورند. اینجاست كه مكاتب و عقائد مختلفی به منصه ظهور می‌رسد بعضی‌ها به همین مطلب می‌توانند برسند با وسایلی می‌توانند به این نكته برسند ولو اینكه مسئله مسئله بسیطی باشد: همین قدر كه بتواند یك تصرفی را بكند این مقدار برای او خوشایند است، همین قدر كه بتواند اطلاعی پیدا بكند این مقدار برای او كفایت می‌كند حال دیگر نمی‌پرسد این مقدار آیا نفس او را اشباع می‌كند یا نه؟ نسبت به این سؤال نمی‌كند. محدوده فهم افراد و همت افراد در ارتباط با این قضیه متفاوت است بعضی‌ها پا را بر نقطه اعلای از معنویات می‌گذارند، بعضی‌ها به همان مراتب پایین اكتفا می‌كنند.

 روی این جهت آنچه كه در همه این مكاتب چه مكاتب غیر مذهبی و غیر دینی مانند مذاهب مختلفه بودایی و یا ریاضات مرتاضان و روش‌های تقویت نفس به چشم می‌خورد گرفتاری در مراتب صفات و در مراتب اسماء پروردگار است، این نكته نكته بسیار مهمی‌است یعنی افراد می‌خواهند به یك نوع التذاذ نفسانی برسند حال آن التذاذ نفسانی به چه شكل باشد، همین‌قدر كه از محدوده ماده بیرون بیایند برای آنها كفایت می‌كند، همین قدر كه احساس كنند چیزی از آنها سر می‌زند آنها را پر می‌كند. افرادی بودند اشخاصی بودند، در زمان خود مرحوم آقا بنده خودم اینها را می‌دیدم و خیلی هم مورد توجه مردم بودند تنها هنر اینها این بود كه حركت می‌كردند می‌رفتند برای زیارت امام رضا یا برای زیارت عتبات در زمستان در تابستان هر وقت هر چه اراده می‌كردند در جلوی آنها حاضر بود این تنها هنر اینها بود؛ یعنی فرض بكنید در زمستان نفسش و خواستش هندوانه‌ای اقتضاء می‌كرد یك دفعه اراده می‌كرد از زیر برف یك بوته هندوانه ظاهر می‌شد یا اینكه اراده می‌كرد فرض كنید كه در اینجا فلان غذا را بخورد یك مرتبه می‌دید یك سینی در آن جلو حاضر است و بود و بنده خودم آن افراد را هم دیده بودم و ملاقات كرده بودم، همین، و یا اینكه فرض كنید كه‌

 یك مقداری هم تقویتی هم پیدا كرده بود حالا می‌توانست فرض كنید طی الارضی را هم انجام بدهد دیگر نهایت ارزش و نهایت آن وجهه و كمالی كه این شخص كسب كرده بود همین بود كه هندوانه بخورد و خربزه، همین، یا اینكه فرض كنید راهی را كه در عرض یك روز طی بكند آن راه را در یك‌ساعت طی می‌كرد این دیگر كمال مطلق برای او بود این دیگر نهایت سیر برای او بود.

 بجای اینكه هندوانه جلوی تو سبز بشود، یك هندوانه توی توبره‌ات بگذار و با خودت بردار بیار این كه دیگر خیلی مسئله ندارد یا بخاطر اینكه فلان غذا را میل پیدا می‌كنید بگو اهل بیت مكرمه مجلله این غذا را برای شما بپزد و این غذا را بگذار توی قابلمه و با خودت بیاور نهایت مسئله همین است. یا اینكه راهی را كه فرض كنید در یك روز طی می‌كنی سوار ماشین بشو یك راهی را خیلی بیشتر هم سواری می‌خوری و بیشتر هم به طبیعت و مظاهر خدا نگاه می‌كنی، چه فرقی در نفس برای او پیدا می‌شود؟! این فقط می‌شود التذاذ نفسانی، نفس خوشش می‌آید من اینم و بقیه نیستند.

 حالا اگر همین شخص در شهری برود كه تمام افراد آن شهر همان حال را داشته باشند اینجا نمی‌تواند زندگی كند متوجه شدید! اگر برود در یك جایی كه همه مثل خودش باشند تك‌تك را نگاه می‌كند آن هم هندوانه می‌خورد آن هم خربزه بخورد آن هم فرض كنید كه برایش فلان چیز بیاید می‌بیند چی؟ در مقابل این جمع چیزی برای عرضه ندارد یعنی لازم نیست بگوید. ببینید می‌خواهم كم‌كم برسم به آن مطلبی را كه می‌خواهم عرض كنم. لازم نیست به زبان بیاورد كه ایها الناس من یك همچنین خصوصیتی دارم هرچه را كه بخواهم برای من حاضر می‌شود، نه، در نفس در نفس همین احساسی را كه می‌كند من دارم و این جمع ندارند این برای او كافی است یعنی این حالت او را پر می‌كند و نقطه خلاء را در او از بین می‌برد. حالا اگر برود در یك جایی كه همه مثل خودش هستند یا قویترند فرض بكنید كه برای این هندوانه می‌آید برای این نارگیل از هندوستان می‌آید حالا فرض كنید یك دفعه سبز می‌شود آن قدرتش بیشتر است یا می‌تواند كار دیگری را انجام بدهد در این جمع احساس ضیق می‌كند احساس خستگی می‌كند، بلند شوم بروم در یك دهی در یك قصبه‌ای كه آنها این را نداشته باشند آنجا كه رسید نفسش آرام می‌شود. حالا رسیدیم به مطلب داریم می‌رسیم.

 در مكتب‌های دیگر در هر زمینه‌ای این مشكل وجود دارد كه راهی را كه آن مكاتب ارائه می‌دهند آن راه آنها را در حیطه صفات و افعال و آن مظاهر خارجی رحمت پروردگار حبس می‌كند و متوقف می‌كند، نماز می‌خواند نماز می‌خواند برای اینكه به نتیجه‌ای برسد. روزه كه می‌گیرد روزه‌ای می‌گیرد برای اینكه مطابق با این رنج چیزی را كسب كند، اگر

 انفاق می‌كند انفاق می‌كند تا در ازای این انفاق اگر یك درهم می‌دهد ده درهم ولو ده درهم مادی نباشد ده درهم معنوی نصیب او بشود، اگر مجلس توسلی پیدا می‌كند برای اینكه مجلس توسل گرفتاری و مرض فلان اهل از افراد خانواده‌اش را بر طرف كند اگر توسلی نسبت به موسی بن جعفر پیدا می‌كند برای اینكه فلان شخصش كه در بند و گرفتار است آزاد بشود، اگر به سیدالشهداء توسل پیدا می‌كند برای اینكه فلان مشكلی كه برای او لاینحل آمده است و او را در دغدغه فكری قرار داده از این مشكل خلاصی پیدا كند. پس بنابراین این افراد با تمام خصوصیات خودشان، تمام مكتب را به خدمت منافع نفس به كار می‌برند، امام را برای منفعت خود استخدام می‌كنند، خدا و ملائكه را برای رسیدن به آن خلاءهای نفسانی خودش دارد به كار می‌گیرد آنها هم به او می‌دهند نه اینكه ندهند هیچ اشكالی ندارد، خیال نكنید در تمام این موارد دست رد بر سینه اینها می‌زنند نه، در خیلی از موارد می‌دهند، شفا می‌دهند فرض كنید كه رفع گرفتاری می‌كنند، قرض را ادا می‌كنند، مشكلات را برطرف می‌كنند تمام اینها كم و بیش هست حالا البته صد در صد نباشد ولی در بسیاری از این موارد هست.

 عالم عالمی‌است كه هر شخص به مقدار سعه وجودی خود می‌تواند از این سفره بهره بگیرد و هر چقدر كه همت او بالاتر باشد بهره او از این سفره بیشتر است. این افرادی كه خودشان را به ریاضاتی قرار داده‌اند ریاضت‌ها كشیدند فرض كنید این مرتاض‌هایی كه سالیان سال ریاضتهای عجیب و غریب كشیدند من در یك جا احوال اینها را می‌خواندم و عكسش را هم انداخته بود نوشته بود این شخص ده سال فقط بالای درخت زندگی كرده پایین نیامده، درختی كه در آنجا بود ده سال فقط بالای درخت زندگی كرده بابا مگر تو گنجشكی! یعنی چه؟! یك انسان بلند شود بیاید خودش را گرفتار كند برود بالای درخت، مگر جا نداشتی مگر بیرونت كرده بودند؟ یا فلان مرتاض چند سال رفته توی یك غار و بیرون نیامده این همه خدا زمین دارد. ببینید این می‌خواهد در این وضعیت كه خودش را قرار می‌دهد به یك جاهایی هم می‌رسد نه اینكه نرسد تصرفاتی می‌كنند، دخل و تصرفاتی می‌كند، یك مطالبی برای او حاصل می‌شود ولی اینها همه التذاذات نفس است. به قول مرحوم حداد و به نقل از مرحوم آقا در كتاب روح مجرد همین الان دیدم این را كه اینها همه التذاذات نفس است نفس تقویت می‌شود، نه اینكه نفس آن قوای خود را از دست بدهد و در برابر اراده و مشیت پروردگار به صفر درآید، نه. در این‌گونه امور هی بر تعداد اعداد نفس اضافه می‌شود، نه از تعداد آن اعداد كم بشود و به مرتبه تسلیم‌

 برسد و نفسِ او آرام بشود هرچه را اینجا گذاشتند مسئله‌ای نداشته باشد به هر راهی او را بردند حرفی نداشته باشد، در مكتب توحید فقط او بر امور انسان حاكم است آن وضع به هر كیفیتی می‌خواهد برود برود، در مكتب غیر توحید همه جور دیگر هست و به هر قسم است.

 متأسفانه امروزه كتاب‌هایی نوشته می‌شود و از این افراد به‌عنوان موحّد و عارف نام برده می‌شود افرادی كه اگر شما صفحات این كتاب را تورق كنید و نسبت به خصوصیات اینها بنگرید می‌بینید تمام اینها در این مسئله گرفتارند یعنی مقاماتی كه پیدا كردند خصوصیاتی كه پیدا كردند همه اینها در چهارچوب التذاذ نفس است نه در چهارچوب تقرب به پروردگار. زحمت كشیده سالیان سال رنج برده خود را به ریاضات و مسائلی انداخته تا اینكه خداوند به او قدرتی عنایت كرده مریض را شفا بدهد اینكه التذاذ نفس است. حالا اگر در همین وقت می‌گوید به عنایت خدا من این‌طورهستم، به عنایت خدا آن‌طور هستم، به عنایت خدا وقتی كه چشمم را می‌بندم همه عالم را می‌بینم به عنایت خدا هر كاری می‌توانم انجام بدهم حالا اگر خدا بخواهد این را از شما بگیرد چی می‌شود؟ مگر نمی‌گویی به عنایت خدا حالا خدا می‌گوید نمی‌خواهم، به زمین و آسمان فحش می‌دهد.

 إِ پس این همه عمر ما چی شد؟ این همه ما زحمت كشیدیم به كجا رفت؟ مگرخودت نمی‌گویی به عنایت خدا راست بگو دیگر، پای آن هم بایست، به عنایت خدا. خدا می‌گوید مگر من به تو عنایت نكردم؟ خب من دادم به تو دیگر یا اینكه می‌گویی خودم. می‌گوید خودم اما به ظاهر می‌گوید او، باطنش می‌گوید خودم اما در ظاهر می‌گوید «او» این به ظاهر گفتن «او» هم به خاطر چاشنی مسئله است. نه، با تمام وجود می‌گوید «من» دارم این كار را انجام می‌دهم من دارم این كار را انجام می‌دهم «من»، این حالت و جنبه برای او می‌شود بُت، برای او می‌شود مانع و شیطان.

 در مكتب توحید «او» بدهد یا ندهد یكسان است یعنی انسان باید در مكتب توحید به این حقیقت برسد كه او داد یا نداد تفاوتی نمی‌كند امروز می‌دهد من می‌دانم پشت این دیوار چه خبر است، یك ساعت دیگر می‌گیرد نمی‌دانم هیچ حالم نباید فرقی بكند. داد كه داد، نداد نداد خانه‌اش آباد به قول مرحوم حاج هادی ابهری اگر داد خانه‌اش آباد ندادم ما ملكش هستیم هیچ تفاوت نمی‌كند، امروز قدرت پیدا می‌كند بر اینكه این مرده را زنده كند فردا این قدرت از او گرفته می‌شود نباید فرقی كند. یكی از دوستان می‌گفت من به تمام مسائل اطلاع پیدا می‌كردم تمام حقایق را می‌دیدم، قضایایی كه اتفاق می‌افتاد مشاهده می‌كردم، امروز چه مرگی اتفاقی می‌افتد، فردا چه اتفاقی می‌افتد همسایه چه می‌شود؟ خاله چه می‌شود؟ عمه چه می‌شود؟ همه را می‌دیدم. می‌گفت یك روز با مرحوم آقا داشتم از جایی می‌رفتم به جای دیگر

 ایشان فرمودند حالت چطور است؟ خب به خاطر همین سؤال می‌كنند گفتم اخیراً من یك همچنین حالی پیدا كردم. گفتند: نه اتفاقاً حال خوبی نیست. تمام شد و رفت كه رفت، هرچه فكر كردم دیدم نه دیگر خلاص، تازه راحت شدم مثل یكی از افرادی كه توی خیابان دارند راه می‌روند.

 این می‌شود مكتب توحید، نه او ناراحت می‌شود چون می‌داند به یك جای دیگر وصل است از جای بالا دارند برای او این تصمیم را می‌گیرند و این تصمیم بر اساس مصالح اوست و بر اساس امر ربوبی است نه بر اساس تخیلات و بر اساس اعتبارات. آن مصلحتی كه برای او الآن دارند در نظر می‌گیرند این مصلحتی كه او اختیار كرده خب انسان راحت است خیالش راحت است انسان دیگر فكرش راحت است انسان دیگر دغدغه خاطر ندارد.

 در مكتب توحید به دنبال اراده پروردگار می‌گردند نه به دنبال چرب و شیرین بودن این اراده، وقتی كه می‌آیند منزل انسان می‌خواهند غذا بیاورند، نه غذای ما از ناحیه فلان می‌رسد یك مرتبه می‌بینند از روی هوا یك چند تا بشقاب آمد عجب! چی چی شد چه مسئله‌ای اتفاق افتاد از آن روی هوا یكی، دوتا، سه تا، حالا معلوم نیست از كدام چلوكبابی و اینها بلند شده آمده اینجا یكی، دوتا، چهارتا، پنج تا عجیب این‌طوری است قضیه!

 اما شخص تعریف می‌كند به خدمت مرحوم آقای حداد رضوان اللَه علیه از نجف آمدیم كربلا شب بود همه جا بسته بود همه هم گرسنه. گفتیم خیلی خلاصه شكمها گرسنه است یكی گفت برویم آنجا حالا ببینیم فلان جا باز است، ایشان فرمودند آقا برویم منزل هر چه بود می‌خوریم دیگر ان‌شاءاللَه خدا می‌رساند دیگر. می‌گفتند آمدیم در منزل هفت هشت نفر بودیم، ایشان رفتند هرچه گشتند هیچ چیز پیدا نكردند، هرچه گشتند پیدا نكردند آخر رفتند سر یك جعبه‌ای كه نان خشك‌ها تمام می‌شد نان خشك‌ها را می‌دادند به افرادی كه می‌آیند می‌برند همان‌ها را بر داشتند و آوردند و سر سفره و یك قدح پر از آب كردند و آوردند سر سفره و نان‌ها را ریختن توش و گفتند: بسم اللَه می‌گفتند: همه خوردیم تا الان هم این مزه اش از زیر زبانمان نرفته درست شد! این می‌شود موحّد، این بلند نمی‌شود از بیرون چلوكباب بگیرد بیاورد بگوید بفرمایید بگوید عجب چه كاری كرد!

 توحید می‌گوید هرچه توی خانه هست همان را بردار بیاور نان خشك باشد بیاور چلوكباب هست بیاور، نه اینكه نان خشك بیاور اگر چلوكباب است آن را بیاور، آن نیست نان خشك بیاور. یك حقیقت و یك راه و یك طریق در مكتب توحید وجود دارد و این بازی‌ها وجود ندارد. تمام اینها برای‌

 التذاذات نفس است یعنی نفس حتی ممكن است به مرض بیافتد حتی ممكن است برای انسان مرگ طفل اتفاق بیافتد ولی می‌گوید این مرگ طفل اتفاق بیافتد و من صبر می‌كنم اما مرگ فلان طفل همسایه را جلویش را می‌گیرم این می‌شود التذاذ نفس، نفس از این كارها می‌كند. خیال نكنید این به مرتبه و مقام بر می‌گردد مگر همین عمر نبود كه فرزند خود را در جلوی همه به خاطر مخالفتی كه با او كرده بود تازیانه زد، كه بگویند عمر عادل است.

 الان اهل تسنن در كتاب‌هایشان از مفاخر عمر می‌شمارند، می‌گویند ببینید در اجرای عدالت بین هیچ فردی تفاوت نمی‌گذارد و همین‌طور هم بوده راست هم بوده، اما همین عمر وقتی كه آن شخص یهودی می‌آید و از او سؤال می‌كند و می‌ماند، می‌گوید پس چرا خلافت را به علی كه اهلش است نمی‌دهی؟ می‌گوید بزنید بیرونش كنید، این دفعه دیگر اگر از این حرف‌ها بزنی تو را ترور می‌كنیم. حالا آن عدالت است یا این؟ آن حاضر نیست یك ثانیه حق را به علی واگذار كند همه دروغ است، همه این كارها كلك و حقه‌بازی است برای تصدیق و تقویت نفس توست نه این كه برای اجرای عدالت، اجرای عدالت اولش این است كه حق را به علی بدهید تو كه هفتاد مرتبه به تصریح علمای اهل سنت می‌گویی: لولا علی لهلك عمر[[1]](#footnote-1) چرا حق را به او نمی‌دهی؟ تو كه هفتاد مرتبه گفتی: لَا أبْقَانِی اللَه بَعْدَك یا عَلِی‌[[2]](#footnote-2) خدا بعد از تو مرا زنده نگذارد. خب چرا حق را به او نمی‌دهی چرا حق را به او نمی‌دهی؟ پس معلوم است تمام این كارها كلك و حقه‌بازی است، این حرفها را هم میزنی برای اینكه عقب نمونی.

 ما باید دقت كنیم، ببینید شوخی نیست ما باید بدانیم كدام كارمان موافق با مرامِ كدام مخالف؟ خودمان را هم نمی‌توانیم گول بزنیم، البته به مقدار توان، در این بحثی نیست. به مقدار توان نسبت به این مسئله صحبتی نیست اشكال ندارد.

 پس بنابراین در مكتب غیر عرفان رسیدن به حقایق و معنویات برای التذاذ نفس است نه برای رضای پروردگار. لذا وقتی كه همین افراد به مرحوم آقای حداد می‌رسیدند موحّد است همه كار می‌تواند بكند تا آقای حداد مشاهده می‌كردند می‌دیدند نه، این حالت اثری در او به‌وجود نیاورد، دست به او نمی‌زند. ولی می‌دیدند نه، دارد حساب باز می‌كند، آمده سراغ ایشان هم می‌خواهد استفاده كند هم می‌خواهد حساب باز كند، به او می‌گویند: خب چه كردی و چه بدست آوردی؟ در جواب: با توسل به ائمه علیهم السلام و همت‌

 مولایم علی علیه‌السّلام اسم اعظم را به ما دادند. آقای حداد می‌فرمایند: حالا به همت مولایت علی می‌خواهی اسم اعظم را از تو بگیرم؟ البته ایشان این‌جور كه نگفتند من دارم اضافه می‌كنم یك دفعه بدن همین آقا شروع می‌كند به لرزش، نه نه نمی‌توانم. چرا نمی‌توانی؟ مگر نمی‌گویی به همت مولایم علی. می‌توانی نگه دار! چرا نگه نمی‌داری؟ مگر اسم اعظم به تو ندادند؟ این چه اسم اعظمی است كه قدرت ندارد در مقابل هیچ كس قد علم كند، مگر با اسم اعظم هر كاری نمی‌شود كرد؟ این چه اسم اعظمی است كه به قول تو كه هر كاری من با این می‌توانم انجام بدهم اما در قبال اراده و اختیار این شخص ناتوان است؟ جواب چیست؟ خود رفقا باید زود بگویند: اسم اعظم در جایی كار می‌كند كه در قبال خدا نتواند بیاستد، همین‌كه بخواهد اسم اعظم در قبال اراده خدا قرار بگیرد اسم اعظم آنجا اسم است، اسم بالاتر است یا ذات؟ چون موحّد متصل به ذات پروردگار است دیگر اسم اعظم آنجا نقش برآب می‌شود، اینجا دیگر كاری را نمی‌تواند انجام بدهد. و ای كاش ما از این فرصت‌ها استفاده می‌كردیم، حالا دیگر شخصی دارد می‌آید و این عمل را انجام می‌دهد چرا آن نقطه بالاتر را نمی‌گیری؟! چرا به این پائین‌تر اكتفا می‌كنی؟ این را مباهات نفسانی می‌گویند؛ یعنی نفس در وجود خود حالتی می‌یابد كه در قبال اعمالی كه انجام می‌دهد خود را مُطالِب، احساس می‌كند، عمل انجام می‌دهم كه بستانم. ریاضت می‌كشم تا چیزی بدست آورم، توسل می‌كنم تا مطلبی نصیبم بشود حالت بده بستان.

 امیرالمؤمنین علیه‌السّلام چه فرمود؟: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَه طَمَعاً فِی الْجَنَّه تِلْك عِبادَةُ التُّجارْ عبادت می‌كنند به خاطر اینكه به بهشت بروند بهشت چیست؟ یعنی همان حورالعین و شربت و شكر نه! این هم تاجر است، بهشت یعنی رسیدن به معنویات و رسیدن به مسائلی كه نفس احساس كمال در وجود خودش بكند، احساس لذت و شیرینی؛ من این را دارم شما نداری این می‌شود بهشت، این می‌شود تجارت. پس اگر نماز خواندی برای این، بدان نمازت باطل است؛ اگر روزه گرفتی برای این، بدان كه عمل را برای غیر خدا انجام دادی، اگر توسل به سیدالشهداء برای رفع گرفتاری باشد بدان آن امام حسین را در محدوده فكر خودت به او توسل می‌كنی، آن امام حسینی كه وجودش همه عالم وجود را گرفته خیلی با او فاصله داری. تو رفتی داری امام حسین خیالی خودت را می‌گردی، تو دست به ضریح امام حسین خیالی داری می‌زنی، نه آن امام حسینی كه آن قِسمی‌است و به آن كیفیت است و تمام وجود خودش و سرمایه اش را داد، تمام زن و فرزندش را داد و تمام حیثیتش را داد كه چی؟ چون او

 می‌خواهد، همین! شما خیال می‌كنید امام حسین تمام زندگی‌اش را داد تا خدا شفاعت كبری را به او بدهد واللَه این‌طور نبوده، خیال می‌كنید امام حسین آمد تمام این مسائل را بر خود خرید تا خدا او را صدر بهشت روی تخت بنشاند؟ نه واللَه من هم دارم می‌گویم ببینید روز قیامت هم می‌پرسیم از او می‌گوییم این‌طور بوده می‌گوید ظاهراً این‌طور نبوده چی بوده قضیه؟ قضیه این بوده «او» می‌خواهد كه این عمل انجام بگیرد تمام. همین فقط همین.

 وقتی مرحوم آقا می‌فرمودند این قضیه را من یك وقتی برای رفقا تعریف كردم اتفاقاً دیروز هم گفتم در یك مجلس حالا امروز هم برای شما، وقتی بعضی اشكالاتی پیدا شده بود اینجا خیال می‌كنم دارد معنایش را می‌رساند وقتی ایشان می‌فرمودند: من حاضر شدم تمام موقعیت‌ها و مراتب و كمالات و فناء و بقاء و تمام رسیدن به ولایت را بدهم در قبال اینكه این كتاب‌های من مردم را هدایت كند، حالا فهمیدید معنایش چیست؟ یعنی یك شخص از رسیدن به بالاترین مرتبه كمال هم می‌گذرد می‌گوید من این را نمی‌خواهم. اما این كتابهای من و این مطالب من مردم را هدایت كند ما كمال نخواستیم، این این‌جوری كه می‌گوید نه این‌جوری است كه ما می‌گوییم! خیلی مسئله فرق می‌كند. چه حالتی در نفس او وجود دارد كه این‌طورخود را در مقام تسلیم در می‌آورد این چیست؟ این خودش را كنار گذاشته. می‌گوید الان رضایت الهی بر این است حالا این را اگر بنویسی به تو مقام را نمی‌دهیم، از الآن هم داریم به شما می‌گوییم. می‌گوید: ندهید. من این را می‌نویسم مردم یك چیزی گیرشان بیاید تا اینكه آنها به یك مسئله‌ای برسند. كدام یك از ما می‌آید این كار را انجام بدهد؟ ان‌شاءاللَه همه با توفیق خدا، بنده خودم را می‌گویم ولی خب رفقا كه به این مطلب رسیده اند طبعاً مطلب را دریافتند. اگر این زحمات را بكشید این كارها را بكنید این هفتاد سال رنج و اینها را ببری همه این كارهایی كه انجام دادی نه، ما هیچ مقامی به تو نمی‌دهیم هیچ مسئله‌ای نمی‌دهیم ما بنده باشیم، مقام برای چه می‌خواهیم؟

 این حالت حالت یك موحّد است آن شخصی كه در توحید به توحید ذاتی می‌رسد این حالت را دارد؛ یعنی در وجود خود دیگر به خود فخر نمی‌فروشد، این عمل را انجام بدهم برای اینكه به این مسئله برسم. زیارت می‌خواهد برود می‌گوید منّت بر من گذاشتند مرا آوردند زیارت، نه اینكه زحمت كشیدم آمدم حالا باید یك چیزی از امام حسین بگیرم این مال موحّد نیست. حج می‌خواهد برود می‌گوید منّت بر من گذاشته شد كه مرا اینجا آوردند لَقَدْ مَنَّ اللَه عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ‌ آل‌عمران، ١٦٤ خدا بر مؤمنین منت گذاشته حالا ما میرویم پیش پیغمبر می‌گوییم: ما مسلمان شدیم، چه مسلمان شدیم! مسلمان نباش بت پرست باش، خدا بر مؤمنین منّت گذاشته تا اینكه‌

 یك همچنین پیغمبری را برداشته آورده، خدا به این هم اكتفا نكرده سراغ پیغمبر هم رفته به او هم گفته: من بر تو منّت گذاشتم، در توحید هیچ فرقی نمی‌كند فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللَه لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ‌ آل‌عمران، ١٥٩ خیال نكنید این اخلاقی كه داری و همه را به سوی تو جذب كردی و همه آمدند به دنبال تو مال تو بوده‌ فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللَه لِنْتَ لَهُمْ‌ فضل خدا بوده، منّت فقط مال خدا است چه بر ما چه بر پیغمبر چه بر ائمه هیچ تفاوتی نمی‌كند. در عالم توحید یك منّت قرار دارد و آن منّت منّت خداست؛ بر ما به یك قسم بر ائمه به یك قسم بر پیغمبرش به یك قسم، یك نفر بیاید در اینجا عرض اندام كند یك سر سوزن با خود بگذارد همان‌جا پس گردنی می‌خورد. حالا این می‌خواهد ما باشیم، می‌خواهد رسول خدا باشد، ما باشیم یك پس گردنی می‌خوریم رسول خدا باشد خیلی شدیدتر؛ یك دفعه آمد گفت: آن شخص آمد سؤال كرد حضرت فرمود جوابت را فردا می‌دهم. تا چهل روز وحی قطع شد،[[3]](#footnote-3) كی به تو گفت من فردا می‌گویم؟ از كجا می‌دانستی فردا به تو وحی می‌آید؟ خیال نكنید این مطالب شوخی است خدا در این عبارات دارد مطلب را به كله ما فرو می‌كند كه چیزی تویش فرو نمی‌رود كه: بدانید در مسئله توحید برای من بین شما و بین پیغمبر من هیچ فرقی نمی‌كند هیچ تفاوتی ندارد، این حرف‌ها برای این است كه ما بفهمیم. گفت فردا بیا جوابش را بگیر تا چهل روز وحی را قطع كردند هی صبر كرد دید خبری نیست خدایا برای چی گفتی؟ چهل روز، یك دور زده شد یك مسائلی پیش آمد دیدگاه عوض شد خدا گفت‌ها حالا بفرما حالا كه صاف شد قضیه صفر شدی یربه‌یر شدی حالا وحی آمد حالا به او بگو. این حقیقت حقیقت توحید است. این قضیه كجا پیدا می‌شود! در كدام مكتب این قضیه به چشم می‌خورد؟!

 مرحوم آقا آمد این قضیه و این مكتب را ارائه بدهد، این نكته را بیاید و برای همه این قضیه را روشن كند مسئله فرق نمی‌كند چه برای پیغمبرش و چه برای ما. مكه می‌رویم مكه رفتیم چه كسی ما را در این مكه آورده؟ خدا آورده، پس چه طلبی از خدا داری؟ هیچ، طلب ندارم خدایا بر من منّت گذاشتی هزار بار بر من منّت گذاشتی كه مرا موفق كردی كه بیایم در اینجا در جایی كه انبیا تو آمدند، ائمه تو آمدند كه بدبختی خودمان را در اینجا ارائه بدهیم نه اینكه بگیریم و بچسبیم حالا كه آمدیم باید بدهی، ببینید امام سجاد آن مكه را گرفت مكه‌ای كه امام سجاد پیاده از مدینه نود فرسخ می‌رود با آن كه ما

 سوار هواپیمای كذا می‌شویم بعد دو ساعت می‌رسیم یكی است؟! امام آن جور مكه را می‌رود بعد چه می‌گوید؟

 إسمعی می‌گوید: شنیدم در نیمه‌های شب یك شخصی دست به پرده كعبه آورده و دارد این اشعار را می‌خواند: الهِی عَبْدُكَ العاصِی أَتاك خدایا بنده گناهكار تو آمده اینجا. عَبْدُكَ العاصِی تو منّت گذاشتی و او را اینجا آوردی، نه اینكه ما این همه راه آمدیم عَبْدُكَ العاصِی أتاكَ مُقِرّاً بِالذُنُوب فَقد دَعاكَ به ذنوب خودش دارد اقرار می‌كند این مكتب، مكتب توحید است.

 امام سجاد دارد به ما راه یاد می‌دهد راه نفوذ به خدا را به ما یاد می‌دهد راه حركت را به ما یاد می‌دهد اینجوری برو؛ به چیزهای پایین اكتفا نكن، به مسائل و تخییلات و اعتبارات و توهمات دیگران به آنها توجه نكن وَان تَغفَر فانتَ اهل لذاكَ ببینید چقدر قشنگ حضرت دارد می‌گوید اگر بیامرزی تو اهل آمرزشی و ان تَطرد فَمَن یرحَم سِوَاكَ اگر بخواهی طرد كنی كی غیر از تو می‌تواند مرا رحم كند؟ این می‌شود مكتب توحید، مكتبی كه هیچ چیزی برای بنده نمی‌گذارد، هیچ چیزی كه بخواهد ارائه بدهد نمی‌گذارد، آمده این همه راه را رفته خار مغیلان به پایش رفته، سرما را چشیده، گرما را آمده تحمل كرده حالا رسیده متوقعانه نه! خدایا هیچ كار نكردم كه هیچ، منّت آمدن اینجا را هم تو بر عهده من گذاشتی، هیچی از تو نمی‌خواهم همین دیگر تمام شد وَانْ تَطرُدْ فَمَن یرحم سِواكَ این مكتب می‌شود مكتب توحید.

 پس بنابراین حضرت صادق علیه‌السّلام كه می‌فرمایند: اشتغال به امر و نهی الهی دیگر حال و هوایی برای بنده باقی نمی‌گذارد تا اینكه بخواهد مباهات كند منظور این مباهات است، البته آن مباهات ظاهری یك مرتبه است اما این مرتبه كه وقتی یك بنده خود را بنده ببیند كاری را كه انجام می‌دهد چون او گفته بنده می‌گوید: او گفته انجام بده بسیار خوب. نهییی را انجام نمی‌دهد چون او گفته، خود را در دست مولا رها می‌كند ول می‌كند.

 امیرالمؤمنین علیه‌السّلام وقتی كه برای دفن سلمان در مدائن آمدند مردم حضرت سلمان را در قبرستان برده بودند و گذاشته بودند حضرت سلمان گفته بود كه وقتی مرا در قبرستان می‌گذارید دفن نكنید شخصی می‌آید او متصدی دفن من خواهد شد. بدن حضرت سلمان را در قبرستان گذاشتند یك مرتبه دیدند شخصی سوار بر اسب یا قاطر دارد می‌آید یك شخص عربی آمد پایین و گفت سلمان از دنیا رفته تسلیت داد به افرادی كه در آن طرف بودند بعد مشغول كفن و اینها شد. امیرالمؤمنین آن موقع در مدینه بودند برای این مسئله‌

 آمدند و وقتی مراسم كفن كه تمام شد خاك را ریختند امیرالمؤمنین دو خط شعر با دست خودشان روی خاك‌ها نوشتند كه الآن هم آن دو خط را بر سر بعضی از سنگ‌ها می‌آورند كه این است:

 وَفَدت عَلَی الْكَریمِ بِغیرِ زادٍ آمدم وفود كردم وارد شدم بر شخص بزرگواری بدون زاد، هیچی توی دستم نیست مِنَ الْحَسَناتِ وَ الْقَلْبِ السَلِیمِ آن زاد چیست؟ آن عبارت است از حسنات، مگر خودشان نمی‌گویند دنبال حسنات بروید، مگر خودشان نمی‌گویند دنبال قلب سلیم بروید اما این حسنات حسنات دیگر است، حسناتی كه می‌آید و دل را مشغول می‌كند، قلب سلیمی‌كه می‌آید و قلب را زنگار می‌كند این منظور است. آمدم بر كریم در حالتی كه هیچ عملی انجام ندادم كدام عمل؟! نماز نخواندی جناب سلمان، آن توفیق داد خواندم اگر توفیق نمی‌داد نمی‌خواندم. روزه نگرفتی جناب سلمان! چرا ولی آن توفیق داد پس من نكردم. انفاق نكردی! كردم ولی آن توفیق داد اگر نمی‌داد من هم انفاق نمی‌كردم. این كار رو نكردی آن كار را نكردی! پس من هیچ كاری نكردم بسیار خب! پس حالا آمدیم سراغ كریم و هیچ كاری هم انجام ندادیم مِن الْحَسَناتِ وَ الْقَلْبِ السَلِیمِ.

 وَ حَمْلُ الزّادْ اقبح كُلِّ شَیئٍ اذَا كَانَ الوُفُودُ عَلَی الكَریمِ حمل زاد بدترین چیز است وقتی كه انسان برود به یك مهمانی بزرگی كیسه غذا را هم با خودش بر دارد و ببرد این زشت نیست؟! دیگر بالاترین اهانتی است كه انسان به آن شخص صاحب خانه انجام می‌دهد حالا این سلمان رفته در آنجا در این مرتبه رسیده، امیرالمؤمنین می‌خواهد بفرماید: این سلمانِ ما این‌جوری است؛ صفر صفر شده و رفته یعنی هیچ چیزی برای خودش باقی نگذاشته به اندازه سر سوزن برای خودش حساب باز نكرده، تمام امانات را به صاحب امانت سپرده خالی والسلام آمدیم، هر چی به ما پول داده بودی به حساب ما داده بودی همه را برگرداندیم چقدر پول داری؟ هیچی نداریم اگر یك پیراهن و شلوار هم به ما ندهید آن را هم خلاصه با همین، آمدیم هیچی ما نداریم به این كیفیت. باید به اینجا رسید لذا امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید: عبد آن كسی است كه در مقام بندگی در نفسش چیزی را احساس نكند این می‌شود عبودیت.

 ان‌شاءاللَه خداوند به همه ما توفیق عنایت كند البته مطلب راجع به این قضیه باز قابل استدامه هست اما با اجازه رفقا برای جلسه بعد كه احتمالًا به تأخیر خواهد افتاد به عبارات دیگر می‌پردازیم.

 اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد

1. أورده أبو داود فى سننه بعدة طرق، ج ٢، ص ٢٢٧. (به نقل از بحارالانوار، ج ٣٠، ص ٦٨٠) [↑](#footnote-ref-1)
2. مناقب، ج ١، ص ٤٩٢. (به نقل از امام شناسى، ج ١١، ص ٣٢٨) [↑](#footnote-ref-2)
3. بحار الأنوار (كتاب النبوّة) ج ١٤، ص ٤٢٣. (به نقل از اربعين در فرهنگ شيعه، ص ٣٧) [↑](#footnote-ref-3)